

به بهانه (سرگشتگی نمادهای اسطوره‌ای)

یا پرورش و مرگ و میر آنها مؤثر باشند^۱ و در جای دیگر می‌خوانیم «نگرشهای متفاوت، کیفیت اسطوره‌ها را دستخوش تغییر می‌کند و هر شاعری بنا به نیت خویش گوشه‌هایی از آنها را برجسته و گوشه‌هایی را تضعیف و آنها را دوباره سازی یا از هویت خویش دور می‌کند^۲». آنچه بیش از موارد فوق ناظر بر نظر ایشان است؛ نحوه تنظیم و تدوین مقاله است. نویسنده محترم در بحث از هر اسطوره‌ای ابتدا ابیاتی را که شاعر در تقویت و بناسازی اسطوره سروده، آورده‌اند و پس از آن ابیاتی را که (به قول ایشان) دلالت بر اسطوره سوزی دارد مقابل دیدگان مخاطب نهاده‌اند و در نهایت چنین استدلال می‌کنند که «شاعر، اسطوره‌هایی را که در بهترین شکل ممکن ساخته و به آنها شاخ و برگ داده است، به دست خود تضعیف و ویران می‌کند و این شیوه عملکرد، البته بدون هدف نیست، زیرا با تخریب این اسطوره‌ها (به ویژه اسطوره‌های عشق و عرفان) که در برترین وضعیت ممکن پرورش یافته‌اند، بهتر می‌توان اسطوره «خویشتن» را ساخت^۳».

اینجا باید نکاتی مهم را خاطر نشان کرد که به آن توجه کافی نشده است.

اولاً؛ شواهد شعری تعلق به دو شاعر سبک هندی دارد و می‌دانیم یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های سبک هندی «مضمون پردازی» است. هیچ چیز از حالات و عواطف تا اشیاء و جمادات و نباتات از نگاه تیزبین این شاعران دور نمی‌ماند و هر یک می‌تواند دست مایه‌ای برای خلق مضمونی بدیع و تازه باشد. در این میان اسطوره‌ها که دارای بُعد معنایی و قربابت ذهنی هستند جای خود دارند.

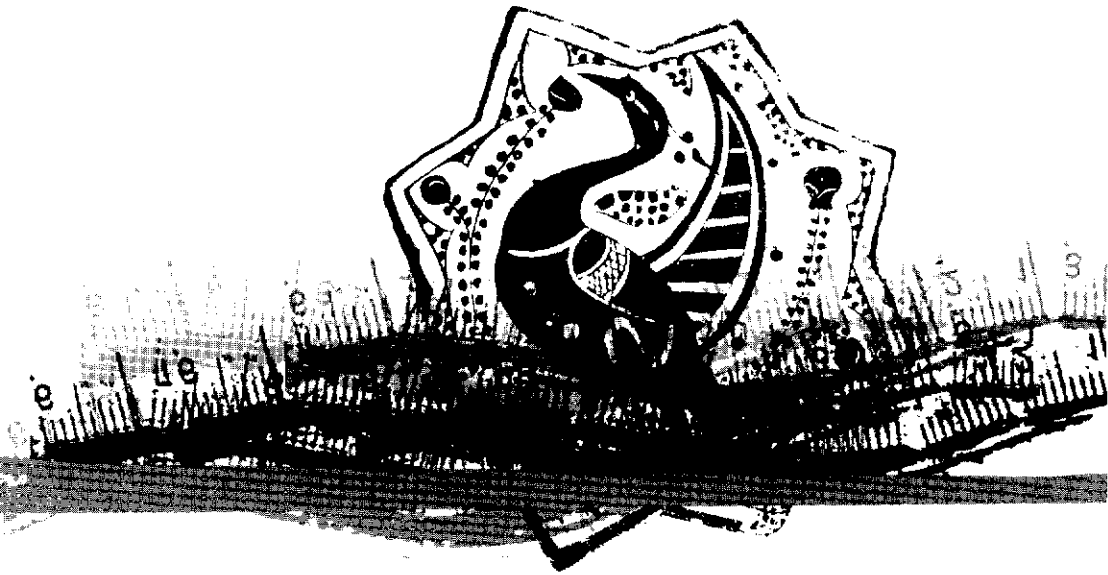
ثانیاً؛ صائب و بیدل در اشعار خود نه اسطوره‌ها را تقویت می‌کنند نه آنها را به قهقرای ضعف و نابودی می‌کشانند. دلیل این مدعا آنکه اگر کسی یک بار، نه بل ده بار هم دیوان صائب یا بیدل را از ابتدا تا انتها مطالعه و حتی از بر کند در نگرش او نسبت به رستم، مجنون، حلاج و... اندک تفاوتی حاصل نخواهد شد. یعنی برای او نه رستم، رستم‌تر می‌شود و نه مجنون دست از عشق لیلی می‌کشد. لوی استراوس اسطوره‌شناس برجسته معاصر می‌گوید: «اگر اسطوره‌ها را همچون یک داستان یا یک مقاله روزنامه بخوانیم، یعنی از چپ به راست و سطر به سطر، آن را نخواهیم فهمید، زیرا که اسطوره را باید در کلیتش شناخت^۴». با این حساب رستم در کلیت اسطوره‌ای خود نماد قدرت و نیرومندی، مجنون نماد عاشقی و دلدادگی و حلاج نماد

در شماره ۶۲ مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه مقاله‌ای از دکتر پروین سلاجقه با عنوان «سرگشتگی نمادهای اسطوره‌ای در اندیشه شاعرانه» به چاپ رسید. این مقاله ارزشمند نحوه به کارگیری اسطوره‌ها و در حاشیه آن نمادها را در اشعار صائب و به ندرت بیدل مورد بررسی و کاوش قرار می‌دهد.

نویسنده با نگرشی نوبه پژوهش در گنجینه سرشار ادب فارسی پرداخته است و از این رو مقاله ایشان را می‌توان نمونه مناسبی برای پژوهندگان جوان در عرصه فراه ادبیات سنتی دانست. بررسی کیفیت «اسطوره سازی و اسطوره سوزی» در شعر صائب و گاه بیدل عمده مباحث مقاله را به خود اختصاص داده است. پیش از این گفتیم که نگارنده با ذوق، موضوعی تازه و نوآیین را با نگاه تیزبین خود یافته و به موشکافی آن پرداخته است. نیاز به گفتن ندارد که هر مبحث جدید و نوینی با سلوک در مسیر نقد و نظر می‌تواند به سر منزل پختگی و کمال خود برسد. از این رو نکاتی چند را که درباره این موضوع و به طور کلی مقاله دکتر سلاجقه به نظر اینجانب رسید بیان می‌دارم:

۱- عنوان زیبای «سرگشتگی نمادهای اسطوره‌ای در اندیشه شاعرانه» بی‌درنگ توجه هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند. اما زمانی که مخاطب مقاله به عرصه متن وارد می‌شود تعجب می‌کند که چرا این «اندیشه شاعرانه» تنها به دو شاعر سبک هندی یعنی صائب و بیدل محدود شده است. این اعجاب زمانی قوت می‌گیرد که می‌بینیم غالب توجه نگارنده به اشعار صائب معطوف بوده و تعداد ابیات بیدل در مقایسه با صائب انگشت شمار و ناچیز است. شاهد مدعی آنکه از مجموع ۱۱۱ ابیتی که در مقاله ایشان جای گرفته، ۹۶ بیت سهم صائب و ۱۵ بیت به بیدل تعلق دارد. پس اگر چنین عنوان فراگیری اندکی محدود می‌شد مسلماً با متن سازگاری بیشتری می‌یافت.

۲- خلاصه و عصاره مقاله این است که صائب و بیدل (به عنوان دو نماینده از شعرا) اسطوره‌ها را به طوری به کار می‌برند که گاه موجب تقویت و پرورش و گاه سبب تضعیف و حتی مرگ اسطوره‌ها می‌شوند. نوشته‌اند: «[اسطوره‌ها] گاهی در دست شاعران به ابزارهایی برای بیان عواطف، اندیشه و نگرش حتی احساسات زودگذر تبدیل می‌شوند و در این میان، تحولات اجتماعی و نگرشهای عقیدتی نیز، می‌توانند در تغییر و تحول یا در گونی سیمای این اسطوره‌ها



مختصان اهریمن است

بهترین مثالی را که می‌توان عنوان کرد شاید اسطوره گشتاسب باشد. «در اوستا و روایات پهلوی هر جانام گشتاسب آمده، کاردانی، ایمان و دلاوری اش ستوده شده؛ پادشاهی دادگر، قهرمان و دیندار است که دلاوریهایش سبب اعتلای دین مزدیسنا و قلع و قمع دشمنان آن شده است. اما در روایات ملی و حماسه‌ها کمتر پادشاهی چون گشتاسب می‌توان یافت که دارنده صفات زشت و نکوهیده باشد»^۴.

نمونه دیگر اسطوره سوزی یا تحول شخصیتی اسطوره‌ها را که از برجستگی خاصی نیز برخوردار است می‌توان در اسطوره دیو مشاهده کرد. «دیوها در اصل نام گروهی از ایزدان هند و ایرانیان باستان بودند که سپس تر با دیگر گونیهای دینی و فکری ایرانیان به ویژه با ظهور زرتشت به یاوران اهریمن و همراه کنندگان تغییر شخصیت دادند و معنی ریشه‌ای و نخستین آنها، (فروغ و روشنایی) و مفهوم (خدایی) آن در پندارهای ایرانیان به (دروغ) مبدل شد، در صورتی که در سانسکریت و دیگر زبانهای هند و اروپایی واژه‌های هم ریشه با (دیو) مفهوم (ایزدین) خویش را حفظ کرده‌اند»^۵.

حال با دقت در موارد یاد شده، به راحتی درمی‌یابیم که دیدگاه افراد پیش از اسطوره سازی یا اسطوره سوزی با پس از آن به طور کلی متفاوت است. رند لاابالی قبل از حافظ با آن «انسان کامل» که توسط حافظ «رند» خوانده می‌شود، قابل قیاس نیست. رستم محمول الذکر و گمنام پیش از شاهنامه را نیز نمی‌توان با رستم سرشناس پس از شاهنامه مقایسه کرد. معکوس این قاعده در مورد گشتاسب و دیو نیز صادق است. اما چنانکه اشاره کردیم، پس از خواندن دیوان صائب یا بیدل، نگرش و دیدگاه ما به اساطیر موجود در اشعار آن دو، دچار هیچ تغییر و تحولی نمی‌شود. در نتیجه باید گفت، اصطلاحات اسطوره سازی و اسطوره سوزی در مقاله مذکور آنچنان که باید دقیق و علمی به کار نرفته است.

۳- گفتیم که نحوه تنظیم مقاله چنان است که درباره هر اسطوره ابتدا ابیات اسطوره ساز و پس از آن ابیات اسطوره شکن ردیف شده‌اند، برای مثال در مورد اسطوره حلاج پس از آوردن ابیاتی که به ساخت و پرداخت اسطوره و پرورش آن یاری رسانده، آمده است: «اما آنچه را که اوج نقطه عطف در روند اسطوره سازی و اسطوره کشی در این سبک (به ویژه در دیوان صائب) می‌توان مورد توجه قرار داد، زمانی است که شاعر، اسطوره‌هایی را که در بهترین شکل ممکن ساخته و به آنها شاخ و برگ داده است به دست خود

عاشق حقیقی و عارف پاکباز متجلی می‌شوند. شعرا نیز دقیقاً اسطوره‌ها را با چنین دیدگاهی در شعر خویش به کار می‌برند. حال با در نظر داشتن مطالب فوق به ابیاتی از مقاله مذکور می‌نگریم:

«رستم از سیلی تقدیر به خاک افتاده است

تا به کی تکیه به سرینجه پر زور کنی»^۵
در اینجا هیچ‌گونه اسطوره شکنی دیده نمی‌شود و چنانکه گفتیم رستم دقیقاً به عنوان کسی که نماد توانایی و قدرت است تبلور می‌یابد. منتها غرض اصلی بیت، سلطه و تأثیر مطلق تقدیر است که بی شک رستم هم از چنگال آن رهایی ندارد.

«سرد شد دل از دم این پهلوانان غرور
رستم اند اما بغل پرورده‌های خاله‌اند»^۶
مفهوم بیت: امروزه جای رستم را که مظهر نیرومندی و پهلوانی است، پهلوان پنبه‌هایی گرفته‌اند که در بغل خاله‌ها بالیده‌اند. یادقت در مثالهایی که آوردیم و دیگر ابیات آن مقاله متوجه خواهیم شد که هیچ‌گونه تقویت، تضعیف، شکست و مرگی برای اسطوره‌ها رخ نداده است.

ثالثاً: نشان دادن نمونه‌هایی از اسطوره سازی و اسطوره سوزی حقیقی در طول تاریخ ادبیات به کارگیری نادرست این دو اصطلاح را در مقاله مذکور بیشتر نمایان می‌سازد.

برای اسطوره سازی واقعی می‌توان «رند» حافظ را در نظر گرفت. این شخصیت با چریدستی و سحر کلام خواجه شیراز از محدوده حقیر و فرومایه معنایی خود گام به سرزمین اسطوره‌ها می‌گذارد و به طور کلی تغییر رویه معنایی می‌دهد.^۷ نمونه دیگر اسطوره رستم است که با همت حکیم طوس به چنین اعتبار و اقتداری دست یافته است و این بیت شایع میان مردم که از قول فردوسی نقل شده، اگرچه هیچ‌گونه سندیتی ندارد، ولی به حقیقتی انکارناپذیر اشاره دارد که می‌تواند مؤید سخن ما باشد:

که رستم یلی بود در سیستان

منش کرده‌ام رستم داستان
یا به قول دوست دانشورم آقای سجاد آیدنلو عنوانی که دکتر زرین کوب برای فردوسی در کتاب **با کاروان حله** برگزیده‌اند، یعنی «فردوسی آفریدگار رستم» خود به تنهایی دلالت بر این اسطوره سازی دارد.

اما در بحث اسطوره شکنی یا به عبارتی بهتر تغییر چهره اسطوره‌ها

تضعیف و ویران می‌کند و این شیوه عملکرد، البته بدون هدف نیست، زیرا با تخریب این اسطوره‌ها (به ویژه اسطوره‌های عشق و عرفان) که در برترین وضعیت ممکن پرورش یافته‌اند، بهتر می‌توان اسطوره «خویششن» را ساخت.^{۱۱}

پس از این جملات ابیاتی را که به ویرانی اسطوره منجر می‌شود می‌بینیم. پس از ابیات اسطوره‌ساز فرهاد نیز می‌خوانیم: «سرانجام، نیرنگ رقیب (پرویز) است که فرجام اسطوره را به تراژدی می‌کشاند»^{۱۲}.

در مورد مجنون نیز پس از مرحله اول، یعنی پرداخت اسطوره آمده است: «به نظر می‌رسد که فرجام اسطوره مجنون، باید به اثبات وفاداری بی حد و حصر او تثبیت شود. ولی بر عکس این مرحله، درست جایی است که قرار است از همین نقطه، اسطوره شکنی هدفمند شاعر صورت بگیرد»^{۱۳}.

از فحوای این سخنان، خواننده چنان نتیجه می‌گیرد که گویی نویسنده محترم به تحلیل شخصیت‌های داستان یا رمانی پرداخته است. یعنی اشعار بیدل و صائب را چنان دارای توالی و انسجام طولی پنداشته که می‌توان برای آنها ابتدا و «سرانجام» و «فرجام» در نظر گرفت و سپس حالات اسطوره‌ها را مانند نشیب و فراز شخصیت‌های داستان مورد بررسی و تحلیل قرار داد. حال آنکه «سبک هندی فقط محدود به غزل است، اما نه غزل به معنای متعارف، بلکه تک بیتها و مفرداتی که با رشته‌ای از قافیه و ردیف به هم پیوسته شده و به شکل غزل درآمدند. از این رو در حقیقت شکل شعری در این سبک، تک بیت است»^{۱۴}. یا به بیانی بهتر «نبودن ارتباط طولی بین بیتها در سبک

محمود به تحقیر و تمسخر بدو گفت: «همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست»^{۱۷}. از شاعران پیش از سبک هندی نیز شواهد بسیاری برای این اهانتها و تحقیرها می‌توان آورد:

«مخوان قصه رستم زاولی را

ازین پس دگر، کان حدیثت منکر

از این پیش بوده‌ست زاولستان را

به سام یل و رستم زال مفرخ

ولیکن کنون عار دارد ز رستم

که دارد چو تو شهریاری دلاور»^{۱۸}

(فرخی)

«حاتم طایی تویی اندر سخا

رستم دستان تویی اندر نبرد

نی، که حاتم نیست با جود توراد

نی، که رستم نیست در جنگ تو مرد»^{۱۹}

(رودکی)

«کمند رستم دستان نه بس باشد رکاب او

چنان چون گرز افریدیون نه بس مسمار و مزارقش»^{۲۰}

(منوچهری)

۵- نوشته‌اند: «رستم = نماینده والای عشق

آسمان مست پی مرد شکوه عشق نیست

رخش می‌باید که رستم را به میدان آورد

(صائب، ج ۳، ص ۱۱۶۷، غ ۲۳۹۰، ب ۲)»^{۲۱}

اولاً: در مصراع اول ضبط درست «آسمان سست پی...» است نه «مست پی».

ثانیاً: ارجاع بیت نیز، غزل در صفحه ۱۱۷۶ آمده است نه در صفحه ۱۱۶۷.

ثالثاً: اینجا هیچ قصد تشبیهی نیست تا رستم «نماینده والای عشق» قرار گیرد. در این بیت صنعت ارسال مثل به کار رفته و مصراع دوم ضرب المثلی است که در شعر قدما نیز شاهد دارد. در امثال و حکم مرحوم دهخدا آمده است: «رخش باید تا تن رستم کشد

نباشد منتظم بی کلک تو ملک

حدیث رستمست و رخس رستم

(انوری)

عاشق که جام می‌کشد، بر یاد روی وی کشد

جز رخس رستم کی کشد، رنج رکاب روستم

(سنائی)

نظیر: دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد»^{۲۲}

شاهد معتبر دیگری که صائب در اصل، مصراع دوم بیت خود را از این شعر تضمین کرده است:

«همتی باید که عاشق را درین راه افکند

رخش می‌باید که رستم را به میدان آورد»^{۲۳}

۶- آورده‌اند:

«عقل با عشق محال است برآید صائب

زال با رستم دستان چه تواند کردن؟

(صائب، ج ۶، ص ۳۰۴۲، غ ۶۲۷۸، ب آخر)

همان طور که در بیت بالا آمده است، اسطوره‌کشی در اسطوره

هندی، نکته‌ای است که با خواندن فقط یک غزل از آن فوراً ذهن هر خواننده را متوجه خود می‌کند»^{۱۵} و این «قولی است که جملگی برآیند» حال جای تعجب است که چنین نکته بدیهی چگونه از نظر نویسنده محترم پنهان مانده است. حتی مخالفان سبک هندی یکی از عیوب این سبک را نداشتن اتحاد میان دو مصراع دانسته‌اند. با وجود این چگونه می‌توان تصور کرد که شاعر ابتدا اسطوره‌ها را پرورش و رشد می‌دهد، سپس آنها را «به دست خود تضعیف و ویران می‌کند» و نهایتاً اسطوره خویششن را می‌سازد. شاعر سبک هندی برای تخیل خویش هیچ محدوده‌ای در نظر نمی‌گیرد. سمند خیال او برای مضمون تازه، زمین و زمان را به هم می‌دوزد و هر کجا اسطوره‌ها با مضمون او همخوانی دارد با برداشتی مثبت یا منفی اقدام به استفاده از آنها می‌کند. این چنین قضاوت‌هایی که در داستان و رمان مصداق دارد، پیش فرضها و چهارچوب‌های از پیش تعیین شده‌ای را برای نویسنده محترم مسجل و مسلم می‌کند که مطابق با آن قواعد ابیاتی سازگار از دیوان صائب و بیدل نیز برگزیده شده است.

۴- درباره اسطوره‌های پهلوانی نوشته‌اند: «در آثار بسیاری از شاعران به کار رفته و در بیشتر موارد در شعر عرفانی، معانی مثبت به همراه داشته‌اند. ولی در شعر نمایندگان شاخص سبک هندی، علاوه بر تبدیل شدن به سالک در بسیاری از موارد، به طور کلی، ماهیت اصلی خویش را از دست داده‌اند و در طرح‌هایی ضد و نقیض، به نوعی، به پهلوانانی پنبه‌ای تبدیل شده‌اند»^{۱۶}.

نگاه منفی و تنزل بخشی به شخصیت‌های پهلوانی چنانکه دکتر سلاجقه پنداشته‌اند در سبک هندی باب نشده، بلکه پیش از این هم به طور مکرر سابقه دارد. هنوز قلم فردوسی خشک نشده بود که

زال نیز، در جهت هماهنگی بانگ‌رَش صوفیه قابل تأمل است»^{۳۴}.
اولاً: در ارجاع، شمارهٔ صحیح غزل ۶۲۸۷ است نه ۶۲۷۸.
ثانیاً: در بیت فوق منظور اصلی از زال به هیچ وجه دستان یا پدر
رستم نیست. بلکه واژهٔ «زال» دارای ایهام تناسب است. در اینجا
معنای اصلی آن «پیر فرتوت سفید موی باشد»^{۳۵} و معنای فرعی آن
پدر رستم که از این حیث ایجاد ایهام تناسب نموده است. اینچنین
کاربردی پیشتر هم سابقهٔ بسیار دارد و از همه معروف‌تر شاید بیت
سعدی باشد:

«چنان سایه گسترده بر عالمی

که زالی نیندیشد از رستمی»^{۳۶}

ضمناً چنین مضمونی با چنان ایهامی به کرات در **دیوان صائب**^{۳۷}
به کار رفته است.

در شجاعت آدمی هر چند چون رستم بود

می شود چون زال عاجز در نبرد احتیاج

(صائب، ج ۲، ص ۱۱۰۹، غ ۲۲۶۷، ب ۶)

هر که صائب نفس سرکش را نسازد زیر دست

در حقیقت کمتر از زال است اگر رستم بود

(صائب، ج ۳، ص ۱۲۸۵، غ ۲۶۳۱، ب آخر)

زدست ناتوانان هیچ دستی نیست بالاتر

در این پیکار زال از رستم دستان نیندیشد

(صائب، ج ۳، ص ۱۵۱۸، غ ۳۱۳۴، ب ۱۰)

بنابراین در بیت مذکور هیچ لطمه و خدشه‌ای به اسطورهٔ زال

وارد نمی‌شود.

۳- همان، ص ۴۱.

۴- **اسطوره و معنا**، کلود لوی استراوس، ترجمهٔ شهرام خسروی،

نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۵۸.

۵- **کتاب ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۶۲، ص ۴۰.

۶- همان.

۷- برای دیدن سابقهٔ معنای رند و نیز رندی در **دیوان حافظ**، ر.ک:

مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۹۶
به بعد.

همچنین: **عرفان و رندی در شعر حافظ**، داریوش آشوری، نشر مرکز،

چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۲۸۷ به بعد.

همچنین: **حافظ نامه**، بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی

و سروش، چاپ دوم، آبان ۱۳۶۷، جلد اول، ص ۴۰۴ به بعد.

۸- غلامرضا راشد، «نگاهی دیگر به داستان گشتاسب»، **سخن**، سال

بیست و ششم، شماره ۸ (مرداد، ۱۳۵۷)، ص ۸۵۶.

۹- **شاهنامه و ادب عامیانه کردی**، سجاد آیدنلو، انتشارات صلاح‌الدین

ایوبی، چاپ اول، ارومیه، ۱۳۷۹، ص ۵۹.

۱۰- آقای خرمشاهی به درستی می‌نویسد: «حافظ نظریهٔ عرفانی «انسان

کامل» یا «آدم حقیقی» را از عرفان پیش از خود گرفت و آن را با همان طبع

آفرینشگر اسطوره ساز خود بر رند بی سرو سامان اطلاق کرد» **حافظ نامه**،

جلد اول، ص ۴۰۷.

۱۱- **کتاب ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۶۲، ص ۴۱.

۱۲- همان، ص ۴۳.

۱۳- همان.

۱۴- **سیر غزل در شعر فارسی**، سیروس شعیسا، انتشارات فردوسی،

چاپ پنجم، ۱۳۷۶، ص ۱۷۰.

۱۵- **بیگانه مثل معنی**، محمدحسین محمدی، نشر میترا، چاپ اول، بهار

۱۳۷۴، ص ۱۱۹.

۱۶- **کتاب ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۶۲، ص ۳۹.

۱۷- **تاریخ سیستان**، تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، چاپ

دوم، آبان ۱۳۶۶، ص ۷.

۱۸- **دیوان فرخی سیستانی**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات

زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۱۴۸.

۱۹- **دیوان رودکی سمرقندی**، براساس نسخهٔ سعید نفیسی، انتشارات

نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۷۶.

۲۰- **دیوان منوچهری دامغانی**، تصحیح محمد دبیر سیاقی، انتشارات

زوار، چاپ پنجم، ۱۳۶۳، ص ۴۸.

۲۱- **کتاب ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۶۲، ص ۳۹.

۲۲- **امثال و حکم**، علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم،

۱۳۷۹، تهران، ج ۲، صص ۸۶۶-۸۶۵.

۲۳- **دیوان سیف فرغانی**، تصحیح ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوسی،

چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۸۲۸.

۲۴- **کتاب ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۶۲، ص ۳۹.

۲۵- **برهان قاطع**، محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام محمد معین،

انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۹۹۸، ذیل «زال».

۲۶- **بوستان**، شیخ مصلح‌الدین (سعدی)، تصحیح غلامحسین یوسفی،

انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، دی ماه ۱۳۷۵، ص ۳۸، بیت ۱۴۷.

۲۷- **دیوان صائب تبریزی**، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات علمی

و فرهنگی، ۱۳۷۱-۷۵، ۶ جلدی.

ثالثاً: «اسطوره کشی زال نیز در جهت هماهنگی بانگ‌رَش صوفیه
قابل تأمل است» جمله‌ای مبهم و سؤال برانگیز است، منظور نویسنده
از این جمله به درستی مشخص نیست. یعنی صوفیه قصد اضمحلال
و ویرانی اسطورهٔ زال را دارند؟ یا اینکه جنگ عقل و عشق نگرش
خاص صوفیه است و زال به عنوان عقل در این راستا قربانی
می‌شود؟

نبرد عشق و عقل موضوعی عام است که هر عشقی اعم از
مجازی و حقیقی و... را در برمی‌گیرد و در بیت مذکور هیچ نشانه‌ای
برای منحصر کردن یا جهت دهی آن بانگ‌رَش صوفیه دیده نمی‌شود
تا قابل تأمل باشد.

اما نگارنده در پایان این سطور و پس از خرده مطالب فوق،
نگاه نو و امروزی دکتر سلاجقه و نیز مقالهٔ ایشان را از جهت بررسی
گونه‌های مختلف تجلی اساطیر در اشعار صائب و بیدل، بی تردید
قابل تأمل، توجه و تحسین می‌داند.

پانوشته‌ها:

۱- پروین سلاجقه، «سرگشتگی نمادهای اسطوره‌ای در اندیشهٔ شاعرانه»،

کتاب ماه ادبیات و فلسفه، سال ششم، شماره ۶۲، آذر ۸۱، ص ۳۷.

۲- همان، ص ۳۸.